روایت

تفریحات با اعمال شاقه

مرحوم ابوی همیشه می‌فرمودند زیارت حرم امام رضا(ع) نعمت بزرگی است که خداوند به ایرانی‌ها هدیه داده و عظمت آن را فقط خدا می‌داند! سپس نقل کردند کسی خواب دیده است گنبد حرم حضرت رضا(ع) شکافته شد و حضرت عیسی(ع) و حضرت مریم(س) آمدند و زیارت کردند. فردا صبح که به حرم رفت، حرم یکمرتبه تاریک و خلوت و گنبد شکافته شد و همان ماجرایی را که شب پیش در خواب دیده بود، تکرار شد! بعد هم دو باره هودجی که آنها را آورده بود از سقف گنبد بیرون رفت، فضا روشن و حرم شلوغ شد.

مرحوم ابوی همیشه می‌گفتند توفیق زیارت ربطی به داشتن پول ندارد. ۴۰ سال بود که می‌رفتیم مشهد و همیشه یکی دو اتاق اجاره می‌کردیم! تا این اواخر که حاج‌آقا می‌دیدند من عیالوار هستم و اجازه می‌دادند یك منزل مستقل را اجاره کنیم. هر وقت هم کسی می‌خواست مکانی را در اختیار ما بگذارد، ایشان می‌گفتند: منزل هست، ولی منزلی نبود. بعد متوجه می‌شدیم منظورشان این است که در مشهد منزل هست. بعدها یاد گرفتم هر وقت می‌خواهیم به مشهد برویم، به دو سه نفر از دوستان بسپارم چند جا را نشان کنند که وقتی ما به مشهد رفتیم، یکی از آنها را بگیریم. ایشان کمترین تقیدی درباره جایی که سکونت می‌کردند، نداشتند و فقط به فکر زیارت حرم و عبادت بودند و غرق لذت می‌شدند، ولی برای ما سخت بود و به شوخی می‌گفتیم تفریحات با اعمال شاقه! تفریح مرحوم ابوی زیارت بود. گاهی دوستان به شوخی می‌گفتند خانه‌هایی که شما در مشهد اجاره می‌کنید، سال آخر عمرشان است و بعد از رفتن شما آنها را می‌کوبند و می‌سازند! به این ترتیب ما همیشه لحظات آخر عمر آن خانه‌ها را درك می‌کردیم!

همیشه وقتی می‌خواستیم به مشهد برویم، ایشان می‌گفت: طوری برویم که سر راهمان حضرت عبدالعظیم(ع) را هم زیارت کنیم! می‌گفتند مردم تهران و ری اگر هفته‌ای یك بار به زیارت ایشان نروند، جفا کرده‌اند! یك بار موقع بازگشت از مشهد، نیمه شب بود که به حرم حضرت عبدالعظیم(ع) رسیدیم و درها را بسته بودند! مرحوم ابوی گفتند اثاثیه را همین جا پشت در حرم می‌گذاریم و می‌مانیم تا در حرم باز شود!

مرحوم ابوی بسیار علاقه داشتند همراه مردم زیارت کنند و هر چه سعی می‌کردم ایشان را طوری ببرم که از فشار جمعیت اذیت نشوند، خودشان عمداً به سمتی می‌رفتند که جمعیت زیاد بود. می‌گفتند در زیارت باید سر از پا نشناسی و در میان سیل جمعیت گم شوی، نمی‌شود اتو کشیده به حرم رفت و برگشت! همیشه وقتی به حرم حضرت معصومه(ع) می‌رفتند، بیش از یك ساعت می‌ایستادند و همه معتقد بودند ایشان با امام رضا(ع) ارتباط بسیار قوی دارند. می‌فرمودند در اینجا باید همه معصومین(ع) را زیارت کرد!

سرگرم باعلم

مرحوم سیدجلال آشتیانی هم می‌گفتند: اوایل که ایشان به قم آمده بودند، در درس مرحوم آیت‌ا... بروجردی متوجه جایگاه علمی ایشان شدم و درخواست کردم مطالب استادشان مرحوم غروی اصفهانی را برای ما نقل کنند. رفتم و بعد از دو سه ماه متوجه شدم اشکال درسم دو تا شد، چون از یك طرف درس استاد را نمی‌فهمیدم و از طرف دیگر متوجه مطالب درس آقای غروی اصفهانی نمی‌شدم، چون ایشان بدون توضیح کامل درباره مطالب آقای غروی، شروع به نقد آنها می‌کرد و نقد مطالب از خود مطالب مشکل‌تر بود!

مرحوم آقا معتقد بودند: فرد باید ابتدا در همه این دروس فارغ‌التحصیل شده باشد و بعد به درس ایشان بیاید، چون مثل درس خود مرحوم غروی اصفهانی، کسی تحمل درس مرحوم ابوی را نداشت و یك اتاق هم پر نمی‌شد! ایشان در قم درس خارج دیگران را می‌رفتند، ولی واقعیت این است که بیشتر برای احترام به مدرسین بود. یك بار از ایشان پرسیدم: «مگر به این دروس نیاز داشتید؟» فرمودند: «نه، ولی آدم باید سرش گرم به یك کار علمی باشد.»

تدریس، مشکلات را حل می‌کند

ایشان همیشه به همه توصیه می‌کردند درس بخوانید. هر کس گرفتاری پیدا می‌کرد، ایشان توصیه می‌کردند تدریس کند تا گرفتاری‌اش رفع شود.

آیت ا... العظمی حاج شیخ محمدتقی بهجت عمیقاً معتقد بودند تدریس مشکلات را حل می‌کند. یادم هست یك بار از سفر برگشته بودند و تصور می‌کردم از شدت خستگی برای تدریس نخواهند رفت، ولی ایشان رفتند و درس دادند! مخصوصاً به جوان‌ها خیلی توصیه می‌کردند که مطالعه کنند و این‌قدر وقتشان را صرف تماشای تلویزیون و کارهای بیهوده نکنند.

ایشان می‌گفتند اگر وقتی را که این‌گونه هدر می‌دهید، صرف مثلاً یاد گرفتن زبان‌های دیگر می‌کردید، تا حالا دو سه تا زبان بلد بودید، سه تا دکترا داشتید، اما خودتان به دست خودتان فرصت‌ها را از دست دادید. از وقت خود نهایت استفاده را ببرید. بسیار به تلف کردن عمر و از دست ندادن فرصت‌ها توصیه می‌کردند.

گفت‌وگو با فرزند آیت ا... محمدتقی بهجت در روزهایی که یادآور رحلت ایشان است

هنوز هم پیامشان را به ما می‌رسانند

خانه آیت ا... بهجت سال‌ها در انتهای همین کوچه و پشت همان در بود. خانه‌ای که هیچ نشانی از دنیا دوستی در آن نبود

محمدرضا کائینی

تاریخ

۲۷ اردیبهشت، سالگرد ارتحال آیت ا... محمدتقی بهجت است. مردی که نماد سلوک، زهد، معنویت، اخلاق و هرنوع اخلاق نیک بود. مرجع تقلید بزرگی که خیلی‌ها هنوز هم او را آن طور که باید نشناخته‌اند و ما تلاش کرده‌ایم در گفت‌وگو با حاج شیخ علی بهجت، فرزند ایشان کمی به این شناخت بهتر کمک کنیم

قبل از طرح هر سوالی می‌خواهیم بدانیم شما پدر بزرگوارتان را با چه ویژگی‌ای به یاد می‌آورید؟

در پاسخ به شما باید عرض کنم که سکوت و موجزگویی که از همان ابتدا در ایشان وجود داشت. آیت ا... علائی -که همسن مرحوم ابوی و در نجف همدرس ایشان بود- در سال ۱۳۷۵ مصاحبه‌ای انجام داد و گفت: «ما در ایام طلبگی، گاهی به حجره آقای بهجت می‌رفتیم تا هم دیداری کرده باشیم و هم از معلومات ایشان استفاده کنیم. همیشه مشغول کار بود. نیم ساعتی می‌نشستیم و با هم حرف می‌زدیم، ولی ایشان حتی یك کلمه هم حرف نمی‌زد که این کارش برای ما که با او همسن بودیم، خیلی سنگین بود. یك بار شکایت ایشان را به آقای قاضی بردیم که ما هر چه حرف می‌زنیم، ایشان یك کلمه هم جواب ما را نمی‌دهد. آقای قاضی فرمودند: دارد با سکوتش جوابتان را می‌دهد که اگر می‌خواهید به جایی برسید باید سکوت کردن را یاد بگیرید!... ایشان در سفر هم اغلب ساکت بود و فکر می‌کرد و ذکر می‌گفت. در بین راه هم با این‌که از همه کوچك‌تر بود، اما همه قبولش داشتند و به ایشان اقتدا می‌کردند.»

محیط و فضای خانوادگی، قطعا در این گرایش‌ها بسیار تأثیرگذار بود. ایشان در فومن در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمدند و رشد کردند. نقل می‌کردند که مادرشان وقتی می‌خواست به مسجد برود، سوره یس را از حفظ می‌خواند و تا به مسجد برسد، سوره یس را تمام می‌کرد! مادر ایشان بسیار اهل عبادت و سیده بودند. پس از فوت مادربزرگمان، جد ما ازدواج می‌کند، اما بیشتر امور ابوی را عمه‌ام به‌عهده می‌گیرد. ایشان می‌فرمودند: «یك بار خواب بودم و حس کردم کسی دارد به کف پایم می‌زند! بلند شدم و دیدم پدرم است. پرسیدم: چرا می‌زنید؟ ایشان جواب داد: پایت به طرف قرآن است!» مرحوم ابوی از عمویشان میرزا محمدعلی، می‌گفتند: که روشن‌ضمیر بود و گاهی حرف‌هایی می‌زد که امکان وقوعش خیلی کم بود، اما اتفاق می‌افتاد!

چه شد ایشان ابتدا کربلا را برای تحصیل انتخاب کردند؟

علت اول این بود که عموی ایشان ساکن کربلا بود. از این گذشته، ظاهرا در سطوح اولیه حوزوی، اساتید کربلا بهتر بوده‌اند. مضاف بر این‌که هوای کربلا از نجف بهتر و قابل تحمل‌تر بود. ایشان می‌فرمودند: کربلا برای مقدمات، حوزه تحصیلی خوبی بود. از اساتید خوب ایشان در کربلا، مرحوم آیت ا... سیدابوالقاسم خوئی بودند که دوره‌های متوالی درس داده بودند. ابوی می‌فرمودند: من در کربلا هم مباحثه‌ای داشتم که با علوم غریبه آشنایی داشت. یك بار آیت ا... خوئی به من گفتند: از این هم مباحثه‌ات بپرس آیا من از ازدواج جدیدم صاحب فرزند می‌شوم؟ پرسیدم و او رفت و بعد از چند روز آمد و گفت: ایشان در ماه رمضان صاحب فرزند می‌شود! پرسیدم: از چه کسی سوال کردی؟ گفت از مقربانی که در حرم امام حسین(ع) خدمت می‌کنند. آنها سیدابوالقاسم خوئی را می‌شناختند و می‌گفتند: همان کسی است که همیشه اذن دخول می‌خواهد؛ وارد حرم می‌شود، زیارت می‌خواند و بعد می‌رود بالای سر نماز می‌خواند. آنها متوجه هستند که هر کسی چند بار زیارت می‌کند. در مورد خودم از او پرسیدم: بپرس آیا من مجتهد می‌شوم یا نه؟ پاسخ داد که گفته‌اند: اگر به نجف بروی، بله!

به اساتید ایشان در نجف هم اشاره‌ای کنید.

مرحوم آیت ا... شاهرودی، استاد ایشان در رسائل و مقداری از کفایه بودند. مکاسب را نزد آیت ا... میلانی و بقیه کفایه را نزد آیت ا... خوئی خواندند.

بالاخره در چه سنی مجتهد شدند؟

خودشان که در این باره حرفی نمی‌زدند و اصلاً دنبال این جور چیزها نبودند، چه رسد به این‌که بگویند من مرجع تقلید یا اعلم هستم، اما دوستان ابوی مواردی را نقل می‌کردند. ازجمله آقای فهری می‌گفتند: یك وقتی از ایشان درخواست کردم به من درس بدهند. هر چه منتظر ماندم، دیدم ایشان از حجره بیرون نمی‌آید! رفتم و در حجره را باز کردم و پرسیدم: «پس چرا بیرون نمی‌آیید؟» ایشان گفتند: «استاد به من فرموده‌اند دیگر تقلید برایم حرام است. دارم مسائل مبتلا به را یادداشت می‌کنم تا نظر خود را در باره‌شان بنویسم که بفهمم باید چه کار کنم. به همین دلیل کارهای دیگرم را تعطیل کردم». فکر می‌کنم در این موقع حدودا ۲۵ یا ۲۶ سال داشتند.

آیا نزد مرحوم آقای قاضی دروس معمول حوزه را هم خواندند؟

مرحوم ابوی می‌گفتند: آقای قاضی به ایشان می‌گویند یك دوره فقه را خدمتشان بخوانند. مرحوم ابوی این کار را می‌کنند و از کتاب صلاه شروع می‌کنند، اما وقتی به روایات در باره نماز می‌رسیدند، فوق‌العاده ملتهب می‌شدند و گریه می‌کردند. ابوی می‌فرمودند: من از خود پرسیدم آیا این درس فقه است یا عرفان؟ و بعد از این‌که یك جلسه به درس ایشان رفتم، دیگر ادامه ندادم! البته بعدها بسیار پشیمان شدم که چرا دیگر به درس فقه آقای قاضی نرفتم.

در جلسات معنوی مرحوم آقای قاضی، چه کسانی همدوره مرحوم آیت ا... بهجت بودند؟

علامه طباطبایی، آقای مرندی، آقای الهی، آقا شیخ حسین خراسانی، آقا شیخ ابوالفضل نجفی، آقا میرزا ابراهیم شریفی سیستانی، آقا شیخ علی محمد بروجردی، آقای قوچانی که مرحوم ابوی ایشان را به مرحوم آقای قاضی معرفی می‌کنند. ظاهراً در جاهایی که آقای قاضی برای عبادت می‌رفتند از جمله مسجد سهله، آقای قوچانی همراه با ابوی، آقای قاضی را همراهی می‌کردند. گاهی اوقات هم مرحوم آقای حکیم به این جلسات می‌آمدند.

به دیگر اساتید ایشان هم اشاره‌ای کنید.

مرحوم آیت ا... نائینی. پدر می‌گفتند: ایشان هر وقت روی منبر می‌رفت یا می‌خواست درس بگوید، ابتدا مدتی مشغول ذکر می‌شدند! ظاهراً اغلب هم سوره یس را می‌خواندند. ایشان از محضر شیخ مرتضی طالقانی هم استفاده معنوی زیادی کردند. همیشه با افسوس می‌فرمودند: «آن‌قدر نعمت فراوان بود که حتی تصورش را هم نمی‌کردیم به جایی که امروز رسیده‌ایم برسیم که همه منکر مسائل معنوی هستند، انگار توفانی آمد و همه چیز را با خود برد!»

> ایشان فوق‌العاده مهمان‌نواز و گشاده دست بودند. طلبه‌هایی که در نجف با ایشان سروکار داشتند، می‌گفتند: پدرتان در آنجا غذاهای خوبی درست می‌کرد و سورهای مفصلی می‌داد! گاهی با ایشان شوخی می‌کردم و می‌گفتم: «حاج‌آقا! شما دل‌تان می‌خواهد مثل حضرت علی(ع) زندگی کنید، اما مثل امام‌رضا(ع) سفره پهن کنید!

مرحوم آیت ا... بهجت هرگز برای خود کرامتی قائل نبودند، با این همه بسیاری از افراد ایمان قلبی دارند که ایشان صاحب کرامات بسیار بوده‌اند. شما خاطره‌ای را در این زمینه به یاد دارید؟

بله، همان‌طور که اشاره کردید مرحوم ابوی به‌شدت از این‌که کسی از این فضایل و کرامات ایشان آگاه شود، پرهیز داشتند. ایشان ذره‌ای تاب تحمل درد و گرفتاری دیگران را نداشتند و اغلب افراد را به صبر دعوت و در حق‌شان دعا می‌کردند.

گاهی هم ایشان را به صوفی‌گری متهم می‌کردند. واکنش ایشان چه بود؟

مرحوم ابوی واقعاً از این اتهام رنج می‌کشیدند، اما واکنش نشان نمی‌دادند. یکی از دلایل کتمان کرامات و پیش‌بینی آینده توسط ایشان به همین دلیل بود، با این همه طاعنان دست از انتشار مطالب کذب و واهی برنمی‌داشتند!

از میان علما و اساتید بزرگ، به چه کسانی ارادت داشتند و به چه دلایلی؟

مرحوم ابوی همیشه از اساتید خود یاد و برای آنها دعا می‌کردند. مرحوم نائینی به اعلمیت شهره بودند. مرحوم ابوی می‌گفتند ایشان در معنویت هم فوق‌العاده بودند. حاج‌آقا در مورد مرحوم شیخ مرتضی طالقانی هم می‌گفتند صادق و بی‌ادعا بود و احوالات عجیبی هم داشت. از دقت علمی مرحوم غروی اصفهانی خیلی تعریف می‌کردند. در علم ادب خود را مدیون مرحوم خوئی می‌دانستند. همیشه به عبادت عجیب مرحوم شیخ محمدحسین غروی اشاره می‌کردند و می‌گفتند در کنار تدریس، روزی هزار مرتبه انا انزلنا، زیارت عاشورا و نماز شب ایشان ترك نمی‌شد. به مرحوم آقای قاضی بسیار اعتقاد داشتند. در مورد محی‌الدین عربی احتمال زیاد می‌دادند که شیعه باشد. کتاب احیاءالعلوم غزالی و احیاءالاحیاء فیض را برای مطالعه توصیه می‌کردند و می‌گفتند در زمینه عرفان نظری، کار اساسی و در خوری انجام نشده و انسان باید خودش نظر بدهد که آن هم مستلزم این است که خود فرد به آن مقامات برسد، چون عرفان مساله‌ای یافتنی است، نه تقلیدی و خواندن نظرات دیگران بی‌فایده است. ایشان از شهرت به عارف بودن ابداً خوششان نمی‌آمد و از به کار بردن الفاظ عرفانی پرهیز می‌کردند. حتی اجازه نمی‌دادند از ایشان عکس بگیریم. یك بار عکاسی با دوربین گران‌قیمتی آمد و به من گفت اجازه بدهید از حاج‌آقا عکس بگیرم. بعد هم ۲۰، ۳۰ عکس از ایشان گرفت، ولی موقعی که رفت و آنها را چاپ کرد، همه عکس‌ها سفید شده بود!

الان خوابشان را هم می‌بینید؟

خودم نه، ولی دیگران زیاد خوابشان را می‌بینند و برایم پیغام می‌آورند که پدرتان گفتند این کارها را بکنید و این کارها را نکنید! حتی پس از فوت هم با جملات دقیق، از زبان دیگران پیامشان را به ما می‌رسانند!

امروز گل کاشتی!

یکی از کسانی که در گرایش ایشان به مسائل معنوی و عرفانی نقش عمده‌ای داشت، مرحوم شیخ‌احمد سعیدی بود. ایشان و برادرشان شیخ‌ابراهیم هم‌شاگردی مرحوم سیدابوالحسن اصفهانی و هر دو ساکن رشت و فرزندان مرحوم شیخ‌حسن سعیدی بودند. ایشان شخصیت بزرگی بود. مرحوم ابوی گاهی به مناسبتی از شیخ احمد سعیدی یاد می‌کردند و می‌فرمودند: هنگامی که مجلس شورا در دست روحانیون بود، ایشان گفته بود: آخوندها را از مجلس بیرون خواهند کرد! و بعدها همین‌طور هم شد.

از دیگر افرادی که بسیار روی گرایش ابوی به مسائل معنوی تأثیر داشت، مرحوم آقای قاضی بودند. در این مورد مطلب جالبی از قول نوه آقای نجفی، امام جماعت مسجدی در میدان بروجردی تهران نقل می‌کنم. ایشان می‌گفت: «پدربزرگم شاگرد آقای قاضی بود و نقل می‌کرد در مجلس آقای قاضی بودیم. آقای قاضی هفته‌ای یك روز غیب‌شان می‌زد! هرکسی حدسی زد تا روزی نوبت به آقای بهجت رسید و ایشان جزء به جزء گفت که الان آقای قاضی در کوفه است و دارد به سمت شط می‌رود، الان وارد شط شد، غسل کرد، بیرون آمد، به فلان جا رفت، حالا به طرف نجف راه افتاد، فلان خیابان، فلان کوچه، از پله‌ها بالا آمد، کفش‌هایش را درآورد و... به محض این‌که حرفش تمام شد، آقای قاضی در زدند و وارد شدند! همه ما مات مانده بودیم که چطور شد. از آن عجیب‌تر این بود که آقای قاضی آمد به طرف آقای بهجت و دستی به پشت ایشان زد و فرمود: شنیدم؛ امروز گل کاشتی!»

مرحوم ابوی می‌فرمودند: «هرگز در درس آقای قاضی سوال نمی‌کردم، ولی استاد بی‌آن‌که سوالی بپرسم، پاسخ همه سوالاتم را می‌دادند.»

گشاده‌دست و مهمان‌نواز

چند سال پیش ایام نوروز بود که شخصی با چندین گلدان گل به خانه ما آمد و گفت: «هر جا می‌رفتم مشکلم حل نمی‌شد. یك روز در مجلس روضه ایشان نشسته بودم و ایشان فقط به من یك نگاه کرد، نگاهی که گره از کارم گشود و همه مشکلاتم را حل کرد، در حالی که همه ما از حل مشکلم ناامید کرده بودند. حالا این گلدان‌ها را آورده‌ام که جلوی چشم ایشان و سر راهشان بگذارید تا نشانه لطفی باشد که به من کردند.»

ایشان فوق‌العاده مهمان‌نواز و گشاده دست بودند. طلبه‌هایی که در نجف با ایشان سر و کار داشتند، می‌گفتند: پدرتان در آنجا غذاهای خوبی درست می‌کرد و سورهای مفصلی می‌داد! ایشان تا آخر عمر هم حتی اگر غذای مختصری داشتند، دوست داشتند هم‌غذا داشته باشند. گاهی با ایشان شوخی می‌کردم و می‌گفتم: «حاج‌آقا! شما دل‌تان می‌خواهد مثل حضرت علی(ع) زندگی کنید، اما مثل امام‌رضا(ع) سفره پهن کنید!»

یکی از علمای مشهد می‌گفت با این‌که آقای بهجت این‌طور نیست که تك‌تك آدم‌ها را تحویل بگیرد، خیلی عجیب است که مردم، مخصوصاً جوان‌ها دور ایشان جمع می‌شوند! موضوع برای خود من هم جالب بود. چندبار با جوانانی که ظاهراً اهل تدین و این حرف‌ها نبودند، در این باره حرف زدم. حرف‌شان این بود که ما از روحانیت پرهیزکاری واقعی می‌خواهیم و رفتارهای تصنعی و ریاکارانه را هم خیلی زود تشخیص می‌دهیم. در مورد مرحوم ابوی حرف اکثرشان این بود که ایشان زهد تصنعی ندارد، خودش را بالاتر از دیگران نمی‌داند، در کلامش دائماً از کلمه من استفاده نمی‌کند، اهل موعظه و زیاد حرف زدن هم نیست و به خاطر اخلاصی که دارد، همان حرف‌های کمی هم که می‌زند به دل انسان می‌نشیند!

حاج‌آقا حقیقتاً خدا و امام زمان(عج) را ناظر بر اعمال خود می‌دانستند. تقید و تعبد ایشان حتی مخالفان ایشان را هم به سکوت وادار می‌کرد، چون نمی‌توانستند نقطه ضعفی در ایشان پیدا کنند. از نظر علمی هم جرأت مقایسه خود را با ایشان نداشتند.

می‌خواهم در نجف بمیرم!

نوه آیت ا... خوئی تعریف می‌کرد که: یك بار مرحوم ابوی دنبالم فرستادند و من به منزل ایشان رفتم. آن روز من در خانه نبودم. ایشان به نوه آقای خوئی می‌گویند: سلام مرا به جدتان برسانید و بفرمایید: یکی دو سالی از عراق خارج شوند! نوه آقای خوئی می‌گوید: ایشان به این حرف‌ها گوش نمی‌دهند و می‌گویند می‌خواهم در نجف بمیرم! مرحوم ابوی می‌گویند: پس لااقل یك سال یا حتی شش ماه از عراق خارج شوند. آن آقا می‌گوید: به حرف ما که گوش نمی‌دهند، ولی اگر اجازه بدهید که بگوییم برای شما مکاشفه‌ای رخ داده است، حتماً قبول می‌کنند، ولی مرحوم ابوی گفتند: اصلاً از این حرف‌ها نزنید و اسم مرا نبرید، بگویید دوستان خواب دیده‌اند و صلاح است شما از عراق بیرون بروید. اگر هم خیلی اصرار کردند، بگویید: فلانی خواب دیده است! بدیهی است آقای خوئی به خواب توجه نمی‌کنند. در هر حال نوه ایشان پیام را می‌رساند. مدتی بعد انتفاضه عراق و کشتار صدام شروع می‌شود و آقای خوئی را هم دستگیر می‌کنند. وقتی از حاج‌آقا پرسیدم: «چرا چنین پیغامی را برای آقای خوئی فرستادید؟» فرمودند: «از همین می‌ترسیدم که به ایشان به‌عنوان مرجع شیعه توهین شود!» که شد.